

بیگنا

شماره مسلسل ۱۵۷

سال چهاردهم

مرداد ماه ۱۳۴۰

شماره پنجم

مسئله ایران

ایران بکجا می‌رود؟ به‌جانب چه سر‌نوشتی رهسپار است؟ هیچ ره‌روی، پیری، روشن‌روانی نیست که از او پاسخی بشنویم. هر چه می‌بینیم و می‌خوانیم و می‌شنویم جز حیرت بر حیرت افزوده نمی‌شود. آیا کشور ما بیکی از دورانهای زاینده تاریخ خویش رسیده است، دورانی که در آن فصلی بسته و فصلی دیگر گشوده می‌شود و یا هنوز همان گردش وحشت‌زای روح‌فرسای ناهنجار ادامه خواهد یافت؟ تردیدی نیست که ایران در میان انبوه تیرکینها و غبارها راه خود را خواهد گشود. تردیدی نیست که سرانجام اصیل بر قلب و یا کی بر پلشتی پیشی خواهد گرفت؛ ولی کی و چگونه؟ حرف در اینست.

ما ناشکیبا هستیم و حق داریم. زیرا می‌بینیم که عمر ما تا با امروز تباہ شده است و معلوم نیست که بر سر باقیمانده آن چه خواهد آمد. ما نیز مانند هر ملت دیگری حق داریم آرزو کنیم که کشوری آباد و سعادت‌مند داشته باشیم؛ حق داریم آرزو کنیم که آرمان و معنایی در زندگی خود بیابیم و امکان خدمت باین آب و خاک بدست

آوریم. این امر تاکنون چون حسرتی در دناک بر دل مانده است؛ گروهی از ما بیکار و پژمرده و بیحاصل شده‌اند و گروهی دیگر فضائل اخلاقی و انسانی را از خود بدور کرده‌اند، و در هر دو حال زندگی ما از مسیر سالم و طبیعی منحرف گشته است.

کسانی هستند که از روی بداندیشی یا بیخبری ملت ایران را در این میانه مقصّر می‌شمرند. اینان ادعا می‌کنند که هر چه بر سر ما می‌آید از خود ماست؛ ما مردمی فاسد و نالایق هستیم، بی‌سوادیم، به تحمّل ظلم و زور عادت کرده‌ایم، حتی همدیگر را محترم نمی‌شماریم و خلاصه آنکه سزاوار همین سرنوشتی هستیم که داریم. اگر ملت ایران در تعیین سرنوشت خود آزاد گذارده شده بود و چنین وضعی را بر می‌گزید، اینان راست می‌گفتند، ولی چون تاکنون پای آزمایش صادقانه‌ای به میان نیامده است این ادعا را باید دروغی زشت دانست که از جانب کسانی که آبادی خود را در خرابی ایران می‌دانند بر سر زبانها افکنده شده است. ما بی آنکه از ملت ایران پرسیده باشیم که تو چه می‌خواهی، هر چه خواسته‌ایم بر او تحمیل کرده‌ایم. ما کوشیده‌ایم تا او را در کمراهی و احتیاج و جهل نگاهداریم، نیروی جسمانی و معنوی او را تضعیف کنیم و در پی این مقصود از اعمال هیچ گونه زور و حيله‌ای دریغ نورزیده‌ایم؛ و اکنون با کمال ناجوانمردی گناه را بگردن خود ملت می‌افکنیم.

کسانی دیگر بتأسف سر می‌جنبانند و می‌گویند «ایران همیشه همینطور بوده است و همیشه همینطور خواهد بود!» باید پرسید کی ایران اینطور بوده است؟ کی ایران در طی تاریخ دراز خود، بی آنکه جنگی بدان روی آورده باشد در آستانه افلاس و ویرانی قرار گرفته است؟ کی ایران، بی آنکه در معرض یورش قرار گرفته باشد، از درون خود اینگونه غارت شده است؟ کی ایران، در طی تاریخ خود، بی آنکه صاعقه‌ای بر آن فرود آمده یا زلزله‌ای بر سراسرش گذشته باشد، اینگونه ارکانش از هم کسیخته است، اینگونه نکبت و پیریشانی بر مردمش مستولی گشته است؟ کی ایران، بی آنکه به تصرف سپاه بیگانه درآمده باشد، اینگونه قلبش دستخوش تحقیر و بی‌اعتنائی بوده است؟

ایران در طی عمر دراز خود مراحل بسیار دشواری را گذرانیده است؛ لیکن

این مراحل هر يك از پس حوادث خونین و فوق‌العاده‌ای پدید آمده‌اند، آنهم در دورانهایی که نه «سازمان ملل متحد» سر برافراخته و نه «دنیای آزاد» طلوع کرده بود تا از سر مرحمت دفاع از «حقوق انسانی» و آزادی را بر عهده گیرد؛ نه‌کاخ «سنا» چون جقه‌ای بر سینه پایتخت ایران جلوه می‌فرخت و نه جشن مشروطیت بصورت چراغهای زرد و سرخ به مردم چشمک می‌زد. خلق خدا می‌دانستند که با چه کسانی سروکار دارند و چه باید بکنند یا لاف‌بازان دروغ گفته نمی‌شد، ریا و غدر کمتر بکار می‌رفت و در برابر چشمان حیرت‌زده آنان هر روز صحنه تازمائی به بازی در نمی‌آمد. ما قبول داریم که در میان هرملتی کسانی هستند که به‌جانب فساد و جرم گرایش دارند؛ اگر جز این بود پلیس و دادگستری در جامعه بشری مفهوم منطقی نمی‌یافت. قانون و دستگاه عدالت برای آن ایجاد شده است که متجاوزان را مهار بزند. لکن اگر در جامعه‌ای، این گروه اقلیت در عوض آنکه تحت سیطره قانون و نظم بجای خود بنشینند، عنان کسب‌نماید کردند و حقوق ملتی را پایمال هوی و هوس خود کنند، آیا می‌توان انتظار داشت که جامعه در مسیر سالم سیر کند و آیا می‌توان مردم بی‌پناه را سرزنش کرد که چرا باین وضع واژونه کردن نهاده‌اند؟

کشمکش و نبرد بر سر منفعت در سراسر تاریخ بشری جریان داشته و امروز نیز در میان همه ملت‌ها بیش و کم به جریان خود ادامه می‌دهد؛ منتها نحوه و نوع آن با گذشت زمان تغییر پذیرفته‌است. یکی از وظائف تمدن آنست که ضابطه و قاعده‌ای برای تلاشها و تکاپوهای بشری وضع کند و حدود و اصولی برای نبرد در راه جلب منفعت برقرار سازد. هرچه تمدن به جلو می‌رود، این حدود و اصول با اعتدال و عدالت بیشتری همراه می‌گردد تا بدانجا که اگر روزی تمدن به کمال گرائید، حق هیچ کس در معرض تطاول پنهان یا آشکار دیگری قرار نخواهد گرفت.

در کشورما، برخلاف سیر کلی دنیا این ضابطه و اصول سیر قهقهرائی سریمی پیموده است، بنحویکه اگر این وضع ادامه یابد خواهیم توانست گفت که نمونه ایران خط بطلان بر جمیع دانستنیها و تجربیات معنوی بشریت می‌کشد؛ زیرا هرچه را که آدمی در طی هزاران سال آزموده است و خوب شناخته، ما می‌گوئیم بد است، هر چه را

درست شناخته ما نادرست می خوانیم و هر چه را مایهٔ تنگ تشخیص داده ما باعث سرفرازی می شمیریم .

فقر معنوی ای که امروز گریبانگیر ماست خطری بمراتب افزونتر از افلاس اقتصادی دارد. پولهایی که در این چند ساله بر باد رفته بمراتب کم ارزش تر است از عمرهایی که تلف شده ، از نیروهایی که بهدر رفته و از شوقهایی که فرورده .

اگر شوق و امید و اعتماد باشد کشوری خراب در اندک مدتی آباد می گردد ، همانگونه که آلمان بعد از جنگ شدوا کر برعکس شعله های درونی بخاموشی گراید، همانگونه که در مورد ما چنین است، آنگاه همهٔ آبادیها نیز رو به ویرانی می نهد .

ما از جمیع فنون کشور مداری ، در ادارهٔ يك کشور « توسعه نیافته » تنها وام گرفتن و دربروزگی را آموخته ایم. هر چند گاه یکبار کشکول خود را بدست می گیریم و بر در « یکی ازار بابان بی مرّوت دنیا ، به نوحه سرائی می پردازیم ؛ غافل از آنکه پول به تنهایی هیچ گرهی از کار نمی کشاید ، کما آنکه در مورد ما نگشوده است .

نه تنها گرهی نگشوده ، بلکه هر روز ما را از روز پیش سیاهتر کرده است . چند هزار ملیون دلاری که در این چند ساله ، چه از درآمد نفت و چه از طریق وام و کمک بدست آورده ایم ، مگر جز این نتیجه ای داده است که اکنون از همیشه مسکین تر و مستمندتریم ؟

اگر همهٔ گنجهای عالم را در این کشور بریزند. ولی دلهای مردم را با خود همراه نکنند ، باز تملی بهتر از این بدست نخواهد آمد . برای آبادانی ایران کیمیای دیگری جز نیروی بازو و مغز مردم ایران نیست، منتها باید این نیرو را با برانگیختن اعتماد و شوق بکار واداشت . باید آرمان درزندگی مردم ایجاد کرد و آنانرا معتقد ساخت که آنان نیز صاحب کشوری هستند ، کشوری زیبا و آزاد که هر کوششی در راه پیشرفت آن بکنند نتیجه اش عاید خود و فرزندانشان خواهد گشت . باید این بیست و چند ملیون را که اکنون سر گشته و بیکاره و نومید ، شبی را بروز می رسانند و بهر سو روی می کنند سرشان بسنگ می خورد ، افقی در برابرشان گشود ، دریچه ها را باز کرد تا نسیم تازه ای بر آنان بوزد ، سموم و کثافات از روح و خونشان زدوده شود .

این کار هم بسیار آسان و هم بسیار مشکل است. آسان خواهد بود؛ اگر دستگاہی بر سر کار باشد که بتواند اطمینان و محبت مردم را جلب کند، نشان دهد که واقعاً خدمتگزار و دردشناس و دوست آنان است. ناممکن خواهد بود اگر کمترین کمان فریب، دروغ یا دورویی در قصد دستگاہ حا کم از جانب مردم برده شود.

عقدۀ ایران عقدۀ روحی است و امروز یا فردا یا ده سال دیگر، رستاخیزی اگر پدید آید، باید رستاخیز معنوی باشد. ایران کشور پر نعمتی است و احتیاج ندارد که دست طلب بسوی هر کس و نا کس دراز کند؛ آنچه بدان نیازمندانست، همانگونه که تشنه بر آب نیازمند است، آنست که ساکنانش او را از آن خود بشمارند.

کوره راههای کونا کونی تا کنون در پیش گرفته شده و هیچ يك بمقصد نرسیده است. چرا دستگاہ حا کمۀ ما به شاهزادگان نمی نهد که اینگونه صاف و مستقیم و روشن در جلوس گسترده است؟ جواب واضح است، زیرا در واقع او طالب رسیدن به مقصدی نیست.

م. ع. اسلامی ندوشن

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فردا دیر نیست

طعمه بر بودن ز چنگ روزگار کار مردان است، کار شیر نیست.
هر چه پیش آید خوش آید، غم مدار، ما جوان هستیم و «فردا دیر نیست!»
یحیی آرین پور